انجنیر سید مختاردریا

۱۶ مارچ ۲۰۱۹

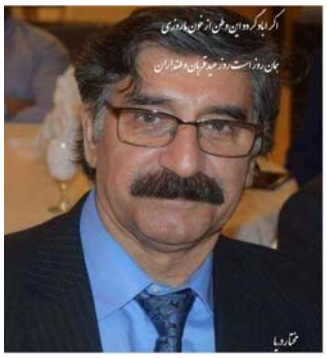

بیتـــاب

حبابـم نـالـــه ام اشـکـم ســرود نــای بیتــابم — بـه کنـــج خلـوت اندیشـــه صـوت درد نـایـابم
تُنُکظرفـی است ویـرانگر بنـای خودستـائی را — تـواضع مشـربـم دانـم یقیـن خاک است همزادم
بـه پای دوستـی با کـوه امـکان سخت در جنگم — گر از دست فلک بر فـرق دارم تیشـه، فـرهادم
بگوش اهـل دل چون نای میخوانم سـرودی را — کـه دوری از نیستان کنـده صـد افسـوس بنیادم
دلا تاکـی بکـف با کاسـهٔ حـرست بـه بازاری — شنـو یکبـار با گـوش دلـت این شـور و فـریادم
تکلف جلوه گر چون برق و در ذاتش بود فانی — تو نور عذر بنگر زاین دو چشم کـور و نمناکم
که تا واقف شوی از رمز هستی خاک ره می باش — مگـو در باغ خـلقت با قـد و قامـت چو شمشادم
چـو مـردان خـدا انـدر ره مقصـود جـان بگذار — بکش فـریاد من در پای جـانان جـان و دل دادم
غبـار گـور مـردان خـدا بـر چهـرهٔ گـردون — کشد نقشی کـه دنـدان میگـزد هـر کلک آزادم
ببـر زنـگ ریـا زاهـــد از آن آئینـه ای قلبت — کـه مـــن دور از تکلفهـای غفـلتبـار دلشـادم
زمین بوس است دریا درمقـام عجـز و میخواند — کـه مـن در اوج استغناء زفیض وجـودش آبادم

"مختار دریا" کانادا ۱۱ اپریل